



نامه های شخصی پایا همینگوی



ارنست همینگوی، نویسنده سرشناس آمریکائی و برنده جایزه نوبل، در چند نامه شخصی خود به یکی از دوستانش که تاکنون منتشر نشده، چهره مهربان و ملایمتری از شخصیت قلدر و مردانه خود، ارائه داده است. این نامه ها که به وسیله کتابخانه ریاست جمهوری جان اف. کندی خریداری شده اخیراً در اختیار عموم قرار گرفته است.

همینگوی در نامه ای به دوستش گیان فرنکو ایوانسیچ در فوریه ۱۹۵۳، راجع به گربه اش، آنکل ویلی، می نویسد که ماشین او را زیر گرفته و وی ناچار شده است او را بکشد تا از رنج صدمه ای که دیده است، خلاص شود:

«بی شک، دلم برای تنگ شده است. همینطور برای آنکل ویلی. خیلی ها را ناچاراً کشته ام اما نه هرگز کسی را که می شناختم و یازده سال آژگار دوستش می داشتم. گربه ای که با دو پای شکسته خُرخر می کرد.»

نامه ها، که بخشی از مجموعه نوشته های همینگوی است، درباره مسائلی است که همینگوی از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۰، درست یک سال پیش از خودکشی اش، با آنها سروکار و برخورد داشته است. بعضی از نامه ها به صورت دستنویس است و بعضی دیگر روی کاغذهای مخصوص در ویلایش در کوبا ماشین شده است. همینگوی تعدادی از این نامه ها را در سفر اروپا، سیر و سیاحت در آفریقا و در خانه اش در آیداهو نوشته است.

کارشناسان معتقدند که که نامه ها جنبه دیگری از همینگوی را به نمایش می گذارد که جزئی از شخصیت او محسوب نمی شود زیرا همینگوی در

مقام یک نویسنده به موضوعاتی از قبیل جنگ، گاوبازی، ماهیگیری و شکار کردن پرداخته و همیشه از خود قلدری و سرسختی نشان داده است نه ملایمت و مهربانی.

بنیاد کتابخانه کندی این نامه ها را از ایوانسیچ در ماه نوامبر سال گذشته خریداری کرد. سوزان راین، متصدی مجموعه نوشته های همینگوی با ایوانسیچ که اکنون مردی سالخورده است، در ایتالیا ملاقات کرد تا نامه ها را از او خریداری کند. راین گفت که ایوانسیچ هنوز هم به توصیه و ترغیب همینگوی، هرروز صبح به نوشتن می پردازد.

سوزان بیگل، ویراستار «بررسی همینگوی» که ژورنالی پژوهشی است، معتقد است نامه های همینگوی بطور کلی نشان می دهد که همینگوی نسبت به دوست جوانش، ایوانسیچ، مثل پدری مهربان رفتار کرده و کوشیده است ذوق او را پرورش دهد. نامه همینگوی راجع به گربه اش نیز نمایانگر این نکته است که همیشه در این تقلا بوده تا زندگی خصوصی خود را از زندگی و شهرت نویسندگی جدا نگه دارد. همینگوی می نویسد آن روز یک گروه توریست به ویلایش آمده بودند: «هنوز تفنگ در دستم بود، و به آنها توضیح دادم که وقت بدی به دیدارم آمده اند. لطفا وضعم را درک و گورتان را گم کنید.»

اما آنها دلسرد نشده بودند و در یادداشتی نوشته اند که، «ما در بهترین وقت به سراغ همینگوی آمده بودیم. درست به موقع برای دیدن همینگوی کبیر که برای رها کردن تیر خلاص و کشتن گربه اش، می گریست!»